دو مشکین طوق در حلقش فتاده
دو سیمین نار بر سیمش نهاده

چو ابر از پیش روی ماه برخاست
شکیب شاه نیز از راه برخاست

مگر شه خضر بود و شب سیاهی
که در آب حیات افکند ماهی

بضرب دستی بر دست میزد
دو پیرانه یکی در شصت میزد

بنفشه با شقایق در مناجات
خدنگ غنچه با پیکان شده جفت

چو تاج میل شد بر تخته عاج
نکویم بر نشانه تیری زد

شکر میکفت فی التاخیر آفات
به پیکان لعل پیکانی همی سفت

حساب عشق دست از نخت و از تاج
رطب فی اشتهوان در شیر مزد

شده جبر میانی بر میانی
رسیده زان میان جانی بجانی

صدف بر شاخ مرجان نهد بسته
پیکجا آب و آتش عهد بسته

شبانروزی بتر ک خواب کفتند
بمردارید هایا قوت سفتند

رسیده آب کل بر سیمکون جام
ز رنگ آمیزی آن آتش و آب

شبانروزی دکر خشمد هوش
شکر بکداخته در مغز بادام

شبستان کشته بر شنکرف سیماب
بنفشه در بر نسرین در آغوش

السلطان العادل